

عرفان قرآنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

جهت جامع عرفان الله، دوگونه در قرآن مفصّل، بیان شده است. گونه‌ی مختصر در سوره مبارکه حمد، که به عنوان «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است. این مثلث بر محور عرفان و معرفت الله است. گونه‌ی دوم، گونه‌ی تفصیلی است که بیش از ۳۰۰ بار، لفظ عبادت با صیغه‌های گوناگون ذکر شده، یا نفیاً عبادت غیر الله، یا اثباتاً عبادت الله، و وجه اخلاص و توحید.

مقداری در سوره‌ی حمد بحث می‌کنیم نه به طور مفصّل و کلی. سوره حمد که «سبعاً من المثنائی» است: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (نحل، ۸۷)؛ این قرآن عظیم، عظمتش از دو لحاظ است: یک از لحاظ کثرت و تفصیل آیات، دو: از نظر تبیین. ولیکن سوره‌ی حمد که «سبعاً من المثنائی» است؛ هم آیاتش کمتر است هم بیانش فشرده‌تر است. اگر ما عمیقاً در آیات مبارکات سوره‌ی حمد نظر بیافکنیم، اجمالی از کلّ قرآن را به دست می‌آوریم. چنان‌که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله و سلّم) اجمال و محکم و فشرده‌ای از کلّ قرآن را در شب قدر و شب معراج بدست آورد، ما هم از قرآن مفصّل اجمالی بر مبنای سوره حمد بدست می‌آوریم، اما این کجا و آن کجا؟ پیغمبر بزرگوار اجمال کلی مبین روشن و حیانی بر مبنای وحی شب قدر، و وحی شب معراج بدست آورد، ولیکن ما اجمال کلی همگانی از سوره‌ی حمد بدست نمی‌آوریم.

البته چنان که در فرمایش علی (علیه السلام) است که «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالطَّائِفِ وَالْحَقَائِقِ»، سوره حمد هم دارای همین چهار مرحله هست: «والعبارة للعوام والإشارة للخواص والطائف للأولياء والحقائق للأنبياء». حقایق سوره حمد که بر محور رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) است؛ در اصل، و فرع اولش سیزده معصوم دیگرند، و فرع دومش عیسی (علیه السلام) (و خضر نبی (علیه السلام)) است که الآن از امت رسول گرامی ما ست، حقایق سوره حمد مطالبی است که مدلول الفاظ سوره حمد نیست، ولیکن اشارات و لطائف مدلول الفاظ سوره حمد است، و عباراتش که معنای تحت اللفظی است که معلوم است.

حالا در نماز که بهترین، عمیقترین، مقربترین و پرمعناترین عبادات نسبت به حضرت رب العالمین است؛ این نماز که قلب کل عبادات اسلامی است؛ از نظر فطری، عقلی، لُبی، معرفتی، تفکری و جهات دیگر، و همچنین از لحاظ عملی، این صلاة خودش قلب کل عبادات است و سوره حمد قلب صلاة است، و این سه جمله: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» قلب سوره حمد است، و قلب این سه جمله هم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» است. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» قلب القلوب تمام معارف توحیدی سوره حمد است به گونه ای مجمل، و قلب القلوب کل عبادات است، به گونه ای مفصل. اجمال و فشرده اش در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» است و این عبادت هم درون انسان را، هم برونش را، هم فردش را، هم اجتماعش را، هم حالش را، هم مالش را، هم اقوالش را، هم همه اش را، در درون و برون شامل است.

ما قبلاً به عنوان غائب، در محضر حق سبحانه و تعالی حاضریم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» غائب است، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» غائب است، «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» غائب است. چهارگانه غیاب خودمان را در عین حضورمان. چون حضرت حق سبحانه و تعالی حاضر است نسبت به کل موجودات علی حد سواه، حضور کونی، حضور علمی، حضور قدرتی، در بُعد رحمانیت که همگانی است، گرچه در بُعد رحیمیت حضورش در درجات و مراتب رحیمیت گوناگون و متکامل است، اما عبد، گاه کلاً غائب است، گاه بین حضور و غیاب است، گاه کلاً حاضر است که حضور محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب معراج بود، «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم، ۸ و ۹): «از آن دیدن که غفلت حاصلش بود / دلش در چشم و چشمش در دلش بود». مراتب متکاملی است تا حدّ نهایی باز متدرّج و متکامل محمدی، إلی یوم القیامه و إلی غیر نهاییه.

خوب، در «ایاک نعبد»، از نظر تعبیر لغوی و ادبی بحث داریم، چون تعابیر لغوی و ادبی، کلیدهای فهم عبارات قرآن، اشارات قرآن، و لطائف قرآن است. و حقایق که مربوط به عمق معناست و ارتباط دلالتی با لفظ ندارد. «ایاک نعبد» نعبدک نیست؛ أعبدک نیست؛ ایاک أعبد نیست؛ این تعابیر در بُعدی همسان‌اند و در بُعدی دیگر ناهمسان. بهترین، خالص‌ترین و جالب‌ترین تعبیر وحید در موقف صلاة، در قلب سوره‌ی حمد که قلب صلاة است؛ و صلاة قلب کل عبادات است: «ایاک نعبد» است؛ چرا؟ شما وقتی که نماز می‌خوانید فرد هستید، چرا نعبد می‌گویید؟ فرد باید أعبد بگوید. بله، مگر برای توضیح، أحياناً انسان خود را محترم می‌دارد و به جای تعبیر أنا، می‌گوید نحن! ما چنین می‌کنیم، ما چنان می‌کنیم، و این نحن یا واقعیت دارد یا به عنوان احترام است. نحن به عنوان احترام من‌ها و شماها، من، شما، او هر کدام فردیم، این فرد که بگوید نحن یعنی من گویی گروهی هستم! ولیکن نحن در خدا گروهی است. گروه جمعی ذات و صفات ذات و صفات فعل و افعال است. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» (حجر، ۹)، خدا جمع که نیست، خدا مفرد است، فطرتاً، عقلاً، نقلاً، کتاباً، سنّتاً فرد است، فردیتش در بُعد الوهیت، ربانیت، رحمانیت، رحیمیت و کلّ ابعاد یگانه‌ی ربانی منحصر به فرد است، پس چرا «نحن»؟ گاه خدا می‌فرماید «إِنِّي لَغَفَّارٌ» (طه، ۸۲)، من غفارم، من حتماً پوشنده‌ام، چرا؟ برای این که در بُعد یک صفت خدا می‌خواهد صحبت کند، خدا با ذات واحد با این که دارای صفات ذات و صفات فعل و افعال است؛ چون بحث سر غافریت است، و غافریت یک صفت است، خدا می‌فرماید «إِنِّي»، ذات یکی است، صفات متعدّد است ولی مطرح کدام است؟ مطرح غفاریت است. ولیکن در «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» و «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ»، اینجا جایی است که مراد جمع است؛ یعنی ذات و بر مبنای ذات، صفات ذات، صفات حسنای ذات، صفات حسنای فعل، افعال حسنی، تمام ربانیت حق تعالی مدخلیت دارد. تمام ربانیت حضرت حق سبحانه و تعالی در بُعد صفات ذات و صفات فعل و افعال، در انزال قرآن مدخلیت دارد و یک بُعدی نیست. قرآن تمام ابعاد ربوبیت حق سبحانه و تعالی را شامل است؛ لذا می‌فرماید «إِنَّا». یا «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ»، آنچه در حدّ اعلای رحیمیت ممتاز منحصر به فرد امکان دارد، خدا به شخص رسول گرامی عنایت فرموده، یعنی محمد (صلی الله علیه وآله وسلّم) در بُعد کمالات درونی، و در بُعد کمالات برونی اعلی، اتقن، اتمّ و اکمل در حدّ امکان است در میان کلّ برگزیدگان جهان خلقت. «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكِتَابَ» خدا هیچ کمالی، هیچ عنایتی، هیچ رحمت رحیمی باقی نگذاشته است مگر آن که به شخص محمد (صلی الله علیه وآله وسلّم)

عنایت فرموده است. فقط الوهیت به آن حضرت نداده که دادنی نیست، ربوبیت نداده که دادنی نیست، علم مطلق الهی دادنی نیست، قدرت الهی دادنی نیست. آنچه دادنی است و امکان دارد؛ در جمع به رسول گرامی عنایت فرموده است.

پس نحن در فرد تا اینجا دو بُعد است، یک بعد این که انسان به خودش احترام می‌گذارد، ما چنین کردیم، ما چنان کردیم، ولی شما یک فردید، یک فردید ولیکن شما شخص خود را اشخاصی حساب کردید، مثلاً «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» (اسراء، ۱۲۰) ابراهیم امت بود؟ نخیر، ابراهیم فرد است ولیکن از نظر موقعیت بالغ ممتاز توحیدی در درون و برونش، جمعی از موحدین است. یک فرد شامل حالات جمعی موحدین طراز اول است در آن زمان. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»، بعضی‌ها یک‌اند، بعضی‌ها کسری از یک‌اند، بعضی‌ها صفراند، و بعضی‌ها منهای صفراند. در بُعد کمال و در بُعد مقام.

حالا شخص که می‌گوید ما، این ما بُعد اول مجازی‌اش این است که: «ما» یعنی من واحدم ولیکن گویی در من جمعی گرد آورده شده‌اند، نه فقط کمالات خودم، بلکه یا ادعا واقعی است، یا ادعا غیر واقعی است. اگر ادعا غیر واقعی است که این دروغ است. و اگر ادعا واقعی است که «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» حقیقت است ولی حقیقت مجازی است. حقیقت حقیقی واقعی نیست ولیکن حقیقت حقیقی مجازی است.

حالا، در «ایاک نعبد» کدام معنا را داریم؟ من که یک فردم، تو یک فردی، همیشه که در جماعت نیستیم. درست است که نماز جماعت بر اثر ادله قرآنی و سنتی واجب است؛ ولیکن بیشتر مردم فرادی نماز می‌خوانند؛ آیا در نمازشان این غلط است؟ آیا «أعبد» باید بگویند؟ نخیر، پس این «نعبد» برای چیست؟ برای احترام است؟ آیا در حضور حق سبحانه و تعالی که تمام و کمال است و تو که تمام بی‌کمالی هستی، خود را بزرگ می‌کنی؟! «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر، ۱۵)، ناس که در احسن تقویم‌اند؛ فقرِ اِلَى اللَّهِ هستند، بقیه‌ی جهان از ملائکه و حیوانات و نباتات و جامدات همه فقر محض اِلَى اللَّهِ هستند، چنان‌که دیروز عرض کردم معنای حرفی فقر است، نه فقیر اِلَى اللَّهِ، بلکه فقر اِلَى اللَّهِ است. «اگر نازی کند از دم فرو ریزند قالب‌ها». پس ما نه انا می‌توانیم بگوییم نه نحن، نه نعبد می‌توانیم بگوییم نه أعبد. نعبد بدتر از أعبد است؛ فرد است؛ فرد هم دروغ است، و اگر ادعای حقیقی است در محضر حق ادعای حقیقی است؟ در محضر حق تو ناچیز بی‌چیز بی‌همه‌چیز در مقابل باچیز با همه‌چیز می‌گویی ما؟! من هم زیادی است، پس أعبد هم زیادی است، هم نعبد زیاد است هم بدتر أعبد.

پس چرا می‌گوییم «نعبد»؟ «إِيتَاك نَعْبِدُ» نعبدک نیست، چون نعبدک مطلق عبودیت است و «إِيتَاك نَعْبِدُ» عبودیت مطلق است. مطلق عبودیت با شرک هم سازگاری دارد. مثلاً «من تو را دوست دارم»، خوب، کسان دیگر را هم دوست دارم. ولیکن «من فقط تو را دوست دارم» دیگر این‌طور نیست. پس مطلق عبودیت با عبودیت مطلق فرق دارد. مطلق عبودیت نعبدک یا اعبدک، و منافاتی ندارد که کس دیگری را هم عبادت کند. ولیکن «إِيتَاك»، عبودیت مطلق از همه کس بریدن، از هر کس و ناکس در بُعد عبودیت و خضوع مطلق بریدن و به خدا توجه کردن؛ «إِيتَاك» می‌شود حصر، پس تقدم «إِيتَاك» برای حصر است.

حالا ما چند بحث داریم. یک بحث مقایسه الفاظ مختلفه که از آن نعبد درست می‌شود، مقایسه دوم مراتب عبادت، سوم امکانه و حالات و جایگاه‌های عبادت. خوب ما چهار لغت داریم که هر چهار لغت مطوی است در نعبد. عبد، عبادت، عبودت، عبودیت. و بر حسب اصل و قاعده‌ی کلی ادبی «كثرة المباني تدلّ على كثرة المعاني»، هر قدر حروف کلمه‌ی یکسان، کلماتی در عمق معنا یکسانند ولیکن حروف این کلمات زیاد و کم دارد، کمش به معنای کمتر، زیادش بیشتر، زیادترش زیادتر.

عبد، تمام عالم وجود، «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم، ۹۳)، شیطان هم عبد است، ابوجهل هم عبد است، عبد کونی، عبد واقعی، عبد تکوینی. ولو قدم بر خلاف عبودیت برمی‌دارند اما عبد است، عبد چه کافر باشد، چه مسلمان باشد، چه میانگین باشد؛ عبد است. شما که یک عبد زرخیدی دارید مثلاً، گاه کافر است، گاه مسلمان است مانند سلمان، گاه بینابین است، همه‌اش عبد است. بداند و نداند و بخواهد و نخواهد و باید و نباید عبد است. مطلق‌ترین الفاظی که عین و ب و دال را شامل است عبد است. «إِيتَاك نَعْبِدُ» شامل این است.

بعد، عبادت و عبودت. عبادت و عبودت از نظر صیغه فرق دارند اما از نظر تعداد حروف یکسانند، عبادت، عبودت، یکی الف دارد، یکی واو دارد، عبودت قوی‌تر است از عبادت، به حساب معنای لغوی نه به حساب زیاده المبانی. پس عبد، عبادت، عبودت، عبودیت.

عبودیت چهارمین و مهم‌ترین و کامل‌ترین مراتب بندگی است و در جمع چه عبد باشد، چه عبادت، چه عبودت، چه عبودیت به چه معناست؟ آیا مطلق خضوع است؟

احترام است؟ اطاعت است؟ نخیر. بالاترین مراتبِ خضوع و خشوع — که خضوع ظاهری است و خشوع باطنی است — بالاترینش عبادت، عبودیت، عبودت، عبدیت است. و إلا رکوع هم داریم، سجود هم داریم. آیا سجود مظهر و نمونه‌ی عالی‌تری است از عبودیت و عبادت یا رکوع؟ سجود. عبادات مختلف است. حالات مختلف است. بالغ‌ترین، کامل‌ترین و درست‌ترین مراحلِ احترام، خضوع، اکرام، عبادت، عبودت، عبودیت، عبدیت است هر کدام به جای خودش. یکی مطلق است، یک مقید است، مقیدتر است تا قید خاصّ مرحله چهارم؛ رکن چهارم که عبودیت است.

شما به اشخاصی احترام می‌گذارید و لازم است به آنها احترام گذاشتن، احترام گذاشتن، اطاعت کردن، تکریم کردن «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (محمد، ۳۳)، اما «أَطِيعُوا اللَّهَ» اصل و در بُعد الوهیت است، «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» فرع و در بُعد رسالت است. اطاعت الله عبودیت است، اما اطاعت رسول عبودیت نیست. پس بین عبادت و عبودیت و عبودت، بین عین و ب و دال، به هر سه صیغ، و بین طاعت، رابطه عموم و خصوص مطلق است. هر عبودیتی طاعت است، هر سه بُعد البته؛ هر عبودیتی در بُعد عبادت، عبودت و عبودیت، طاعت است. ولی هر طاعتی عبودیت نیست.

عبودیت طاعتی است که در بُعد ظاهری به تمام معنا خاضعانه، و در بُعد باطنی به تمام معنا خاشعانه است. چون خشوع کار قلب است و خضوع کار بدن است. بنابراین بالاترین مراتبِ احترام نسبت به والاترین موجودات که حق سبحانه و تعالی است؛ عبادت است.

حالا «ایاک نعبد» چرا جمع؟ خوب، جمع که مجازی دروغش، که دروغ است و در نماز گفتنش غلط است، دروغ گفتن مبطل نماز است، «نعبد» اگر ادعا هست به چند جهت غلط است. و در هر چند جهت هم دروغ است. «نعبد» به معنای احترام؛ مگر هر کس که نماز می‌خواند آن قدر محترم است که جمع باشد؟ بعضی‌ها صفرند، بعضی‌ها یک‌اند، این اولاً. ثانیاً در محضر خدا حتی نوح‌ها و ابراهیم‌ها و موسی‌ها و عیسی‌ها و محمد(علیهم‌السلام) در مقابل خدا صفرند، جمع یعنی چه؟ فرد نه، جمع هم نه. پس «ایاک نعبد» چرا جمع است؟

پاسخ، چند جهت است: یک، انسان مرکب است از روح و بدن، روح دارای جهات و جوانب فطری، عقلانی، فکری، لُبی، صدر، قلب و فؤاد است، و تمام این مراحل در غایت خضوع نسبت به حق باشد. انسان یکی است، ولی هفت مرحله باطنی دارد. مراحل ظاهری هم حواصّ پنج‌گانه‌اند. حواصّ پنج‌گانه‌ی ظاهری و ادراکات و مراحل باطنی انسانی، افزون بر کلّ ذرّات وجودش. کلّ ذرّات وجودش از نظر بدن جسمانی، بدن برزخی، روح حیوانی، روح انسانی، روح ایمانی، بالاتر روح قدسی، پس انسان جمع است.

«إِیَاکَ نَعْبُدُ»، [دقیقه‌ی ۴۳:۲۷ از فایل صوتی: منقلب شدن فقیه قرآنی، حضرت آیت الله صادقی تهرانی(ره)]، چقدر ما دروغگو هستیم؟ چقدر ما دروغگو هستیم؟ «إِیَاکَ نَعْبُدُ»، راستش این است که نماز عبادت است ولو حالت خشوع حسابی ندارد، اما نماز عبادت است. آن مرتبه ادنای عبادت، ذرّات وجود من «إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء، ۴۴). اشیاء وجودی من چه بدانند، چه ندانند، چه بخواهند چه نخواهند، آگاه باشند، ناآگاه باشند، بفهمم و نفهمم «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء، ۴۴) پس «نعبد». این احترام به خود نیست، بلکه نهایت خضوع است و خشوع است. خشوع است نسبت به نیروهای درونی. و خضوع است نسبت به نیروهای برونی، و اجزاء برونی، و مرکبات برونی که میلیاردها جزء دارد این انسان. پس «نعبد». «إِیَاکَ نَعْبُدُ». این بُعد اول جمع.

بُعدِ دوّم، آیا شما که عبادت می‌کنید خدا را فقط شما می‌بینید؟ خیر، دیگر عباد هم هستند، فرشتگان، انبیاء، چه مرده، چه زنده، صدیقان، صالحان، کلّ معصومان، و کلّ غیر معصومان، همه «نعبد» هستند، پس من حکایت می‌کنم، دروغ نیست این؛ «نعبد»، «ما اهل قم چنینیم» ولو شما آن‌طور نباشید؛ باز شامل جمع هست. حالا «نعبد» اگر شما که نماز می‌خوانید شما نمازتان عمقی ندارد، ظاهری دارد ولیکن عمق صلاتی و عمق معنوی نماز، برای معصومان، صالحان، صدیقان، نمازگزاران حسابی هست، این بُعد دوم.

بُعد سوم: «إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تمام ذرّات عالم تسبیح و حمد دارند، این جاست که باید فریاد زد؛ تو اعتراف داری، آگاهی داری که تمام ذرّات جهان از آشکار و نهان، از دیده و نادیده، از برون و درون، از روح و جسم، این‌ها تسبیح و حمد دارند ولی تو نیستی «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین، ۴) ای انسان، ای انسان ظلوم و جهول، ای انسان غافل، ای انسان گمراه، اکنون که نماز می‌خوانی

و «نعبد»ات، در بُعد سوم از زوایای جمع، کلّ جهان را شامل است، مورچه عبادت می‌کند، پشه عبادت می‌کند، خاک عبادت می‌کند، همگان جز تو؟ تو خود را در جمع قرار بده «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»، تو خود تسبیح‌گو باش، تسبیح به حمد کن، و می‌فهمی چه می‌گویی؛ و باید بفهمی. این بُعد سوم.

بُعدِ چهارم، جماعت. نماز واجب است به جماعت خوانده شود، «وارکعی مع الرّاکعین» (آل عمران، ۴۳)، «وارکعوا مع الرّاکعین» (بقره، ۴۳). این امر است، امر وجوب است. درست است که هر دو مربوط به شریعت بنی اسرائیل و شریعت تورات است، ولیکن آن چه به نصّ قرآن منسوخ نشده است باقی است. آیا در قرآن اشاره‌ای داریم نماز جماعت واجب نیست؟ یا این که خیر تصریحات داریم که واجب است؟

آیه ۱۱۲ سوره‌ی نساء نماز جماعت را حتی در جنگ و در خطر واجب کرده است. اگر هم نمی‌داشتیم، اگر هیچ دلیلی کتاباً و سنّتاً در وجوب نماز جماعت در شرایط عدم حرج و عدم عسر نداشتیم، خوب «وارکعی مع الرّاکعین» درباره مریم، «وارکعوا مع الرّاکعین» درباره اهل کتاب، توراتیان و انجیلیان مأمورند معیت داشته‌باشند در رکوع، معیت در رکوع چیست؟ از خصوصیات منحصر به فرد نماز رکوع است؛ سجود نیست. سجود در غیر نماز هم هست. سجده‌ی سهو هست، سجده‌ی احترام هست، سجده شکر هست، ولی رکوع مخصوص نماز است. «واسجدوا مع الساجدین» چرا نداریم؟ با این که سجود مهم‌تر از رکوع است؟ چون رکوع از امتیازات منحصر به فرد خاصّ نماز است. رکوع در غیر نماز واجب نیست، در رُجحانش هم بحث باید بکنیم. خوب، «وارکعوا مع الرّاکعین»، «وارکعی مع الرّاکعین»، این امر استمرار دارد تا شریعت قرآن. اگر شریعت قرآن ساکت بود در نفی و اثبات وجوب نماز جماعت، بر مبنای استمرار حکم ربّانی تورات و انجیل، نماز جماعت واجب خواهد بود.

پس در چهار جهت ما جمع هستیم. دو جهت غلط است چهار جهت صحیح است. دو جهت احترام خود. در برابر کی؟ وانگهی مگر هر کس چند نفر است؟ بعضی‌ها صفرند بعضی‌ها کمتر از صفرند، «إِياک نعبد...»

خوب، مراتب عبدیت، عبادت، عبودت، عبودیت در هر سه یا چهار نشئه وجود دارد. دو نشئه‌ی دنیوی و دو نشئه‌ی اخروی. دو نشئه‌ی دنیوی قبل از رجعت و در رجعت، و دو نشئه‌ی بعد از موت در برزخ و در قیامت. سکونی در عبادت رب هرگز نیست، «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر، ۹۹) که بحث خواهیم کرد. «حتّی» نهایت

ندارد، چون خدا نهایت ندارد، «حتّی» هم نهایت ندارد. یعنی هر قدر عبادت بالاتر، با دو بال پرواز می‌کند، سالک فی سبیل الله و طائر إلی الله.

[یعنی یقین حاصل نشده است برای پیامبر؟]

چرا شده است اما یقین مراتب دارد. این مراتب یقین رسول نهایت ندارد، چون خدا نهایت ندارد. چون خدا خودش نهایت ندارد مراتب یقین رسول هم نهایت ندارد. این بحث مستقلی است که بعداً باید صحبت کنیم. بنابراین «ایاک نعبد» این محور اصلی است، از نظر لفظ افسح ابلغ، و معنای ابلغ افسح که «ایاک نعبد». بنابراین ما دروغ نمی‌گوییم. بله، اگر نماز باطل باشد دروغ است، ولی اگر نماز با ارکان و واجباتش ایجاباً و ترکِ محرّماتش، سلباً، از نظر ظاهری درست باشد، این مقبول نیست ولیکن اداء نماز کرده. چون مرتبه، یکی مرتبه اداء است و یکی مرتبه قبول. این معذب نیست که نماز نخوانده، اما هیچ توجّهی ندارد، در نماز کلاً توجّهی ندارد، البتّه توجه نداشتن کلی به این صورت نباشد که رکعات را به هم بزند، ارکان و واجبات را، اگر ارکان و واجبات ظاهری نماز بجاست، اما باطن ندارد، این نماز بالا نمی‌رود، قبول نیست، ولی زمین هم نمی‌خورد. یعنی حدّ اقل واجب را انسان انجام داده است. «نعبد» هست، واقعاً اگر من اُعبَد نیستم سایر اجزاء بدن من، سایر عباد، سایر موجودات، سایر کسانی که با من نماز می‌خوانند، من امام جماعتی ولی مأموم ممکن است از من بالاتر باشد یا بهتر باشد، بنابراین دروغ ما نمی‌گوییم.

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

[امام حسین در دعای عرفه از انا استفاده کرده است که این با استدلال بالا درست نیست مثلاً ندای «أنا الفقیر» سر داده به جای نحن؟]

سؤال خوبی است. گاه انا برای اینّیت (منّیت) است، گاه انا برای نابود کردن است. «انا الفقیر» من هیچم. برای کشتن و ذلیل کردن است. این صحیح است.

«[ایاک نعبد» اثباتی است اما اینجا «أنا الفقیر» سلبی است.]»

بله، درست است، اینجا «أنا» می‌گوید که «أنا» را بکشد، أنا الفقير أنا الجاهل ... یعنی هیچم، اگر أنا را بگوید و بعدش چیزی بیاورد خوب این تکبر را می‌رساند اما اینجا که بعدش از ذلت و ضعف و هیچی در پیشگاه خداست این درست است.

[حاجاقا، بین «ایک نعبد» و آیه «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (عنکبوت، ۴۵) کدام را شما ترجیح می‌دهید؟]

هر دو ترجیح دارند، ولی «ولذکر الله اکبر» در ضمن «ایک نعبد»

[ضمن است یا بالاتراست؟]

ضمنش است، برای این که عبادت، وقتی عبادت محمدی شد، عبادت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم) ذکر الله است، اکبر است. چون همه اش ذکر الله است. به تمام معنا «ذکر الله» است. بنابراین تمام طاعت‌ها، عبادت‌ها، رضایت‌ها و... تمام در «نعبد» است. چون «نعبد» تمام مراتب را شامل است. تمام مراتب خضوع را از صفر تا بالاتر کلاً شامل است.

[پس معنای عبارت «العبودية جوهرة کنهها الربوبية» چیست؟]

این را باید توجیه کرد، برای این که ربوبیت دو بُعدی است. — این سؤال بسیار عالی است — یکی ربوبیت ربّانی که هرگز منتقل به غیر نمی‌شود. یکی ربوبیت تحت تربیت رب واقع شدن، جوری که به اراده‌ی خدا کارهای خارق العاده می‌کنند. پس ربوبیت خالقی نیست بلکه ربوبیت خلقی است. کُنْهش ربوبیت خالقی نیست، چون ربوبیت خالقی منحصر به فرد است، ولیکن ربوبیت خلقی است، یعنی در میان خلایق امتیاز دارد، امتیاز لفظی، امتیاز معنوی، امتیازاتی دارد که این امتیازات، معجزات است یا کرامات. مثل «عبدی أطعنی حتی أجعلک مثلی» که بعضی‌ها به اشتباه «مثلی» می‌خوانند.

[این عبارت شاید درست نباشد، البته از کتاب «مصباح الشریعة» است].

[آیت الله صادقی قبلاً فرموده‌اند که «مصباح الشریعة» کتاب معصوم است و غلط ندارد]

این سه بعدی است، این «العبودية جوهرة کنهها الربوبية» اولاً کدام عبودیت؟ ثانیاً اگر عبودیت در مرحله‌ی اعلی هم باشد کُنْهش که ربوبیت ربّانی نیست...